

بررسی احکام مفلس در فقه و قانون جمهوری اسلامی ایران

حسین کواری*

چکیده

ورشکستگی یا افلاس، از جمله پدیده‌های اجتماعی است که از دیرباز در جوامع وجود داشته است. در فقه، احکام مفلس یا ورشکسته، ذیل مباحث حَجْر بررسی می‌شود. محجورین، کسانی هستند که از طرف شارع مقدس به دلیل وجود اسبابی، از تصرف در اموالشان منع شده‌اند. این اسباب عبارتند از: صغر، جنون، رقیت (حرّ نبودن)، فلس (ورشکستگی)، سفه (نادانی)، و بیماری متصل به مرگ. اما برای اینکه حکم به افلاس شود، ۴ شرط نیاز است: دیون او نزد حاکم ثابت باشد، حالّ باشند، دیون او بیش از اموالش باشند و طلبکاران، دین خود را مطالبه کرده باشند. از طرفی، در قانون جمهوری اسلامی نیز مانند قوانین سایر کشورها، قوانینی در رابطه با مفلس وجود دارد. ورشکستگی در قانون، به سه دسته تقسیم شده است: عادی، به تقصیر، به تقلب. از زمانیکه قانون حکم به افلاس شخص می‌کند، او از تصرف در اموالش منع می‌شود، و اموال او - بجز مستثنیات دین - بین طلبکاران تقسیم می‌شود. از آنجاکه قانون جمهوری اسلامی، برخاسته از فقه است، شواهدی هم از تطبیق آن با فقه ارائه خواهد شد.

واژگان کلیدی: مفلس، افلاس، محجورین، ورشکسته، قانون جمهوری اسلامی

* طلبه پایه پنجم مدرسه علمیه شهیدین علیه السلام، تاریخ نگارش: بهار ۱۴۰۱.



۱. مقدمه

مبحث پیش رو، حول شخص "مفلّس" است، که یکی از اقسام ششگانه "محبجورین" است. از دیرباز در کتب فقهی شیعی، از محجورین سخن به میان آمده است، از بیان تعاریف گرفته تا احکام. از طرفی چون ورشکستگی از پدیده‌های نسبتاً رایج در جوامع انسانی است، در قانون به آن پرداخته شده است. از معاصرین، آقایان محمدجعفر صادق پور و مهدی سعیدی در مقاله‌ای به بررسی تطبیقی اقرار مفلس به عین و دین در فقه امامیه و حقوق ایران پرداخته‌اند، لکن آنچه در این مقاله است، ناظر به اقرار مفلس نخواهد بود؛ و از آنجاکه داشتن تصویری صحیح از مفلس، ضروری بنظر می‌رسد، به ارائه تعاریف در فقه و قانون جمهوری اسلامی ایران و تطبیق چند قانون پرداخته خواهد شد.

۲. مبادی تصویری:

۱.۲. حجر در لغت

«أفلس الرجل: إذا لم يَبَقْ له مال» (ازهری، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۲، ص ۲۹۷).

«و الحجر: أن تُحْبَر على إنسان ماله فتمنعه أن يفسده» (خلیل، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۷۵): با حکم حجر بر انسان، او از مالش منع می‌شود تا مال را فاسد نکند.

«الحجر ساکن: مصدر قولك حَجَرْتَهُ عَلَيْهِ الْقَاضِي يُحَجِّرُ حَجْرًا، إِذَا مَعَهُ مِنَ التَّصَرُّفِ فِي مَالِهِ» (جوهری، ۱۳۷۶ ق، ج ۲، ص ۶۲۳).

«الحجر في اللغة [و الشرع] هو المنع و الحظر و التضييق بدلالة قوله تعالى ﴿حَجْرًا مُحْجُورًا﴾ (الفرقان، ۲) أي حراما محرما و منه ﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴾ أي لذی عقل، و سُمي العقل حجرا لأنه يمنع من فعل ما لا يجوز فعله، و سُمي حجر البيت لأن الطائف ممنوع من الجواز فيه. و يقول للدار المحوطة: محجرة لأن بناها يمنع من استطراق الناس فيها. فإذا ثبت هذا فالمحجور عليه إنما سُمي بذلك لأنه يمنع ماله من التصرف فيه» (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۲۸۱).

حجر در لغت، منع و حظر و تضييق است، به دلالت آیه شریفه: ﴿حَجْرًا مُحْجُورًا﴾. نمونه دیگر، آیه شریفه: ﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴾ است؛ که لذی حجر بمعنی لذی عقل است، و عقل به این دلیل حجر نامیده شده است که از انجام دادن آنچه جایز نیست، منع می‌کند. حجر



البیت [در مسجد الحرام] به این دلیل حجر نامیده شده که طواف کننده، از عبور در آن منع شده است. به خانه‌ای که حائظ داشته باشد هم "محجرة" گفته می‌شود چراکه بناء آن، مانع از ورود مردم به آن است. پس بنا بر آنچه گفته شد، "محجور علیه" به این دلیل اینگونه نامیده شده است که در از مالش و تصرف در آن منع شده است.

۲.۲. حجر در اصطلاح

«الحجر هو المنع. و المحجور شرعا هو الممنوع من التصرف في ماله» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص ۱۳۹). «(الحجر) مثلثاً لغة (هو المنع) و التضييق، و منه سمي الحرام حجراً. (و المحجور شرعاً هو الممنوع) عند الشرع (من التصرف في ماله) و لو البعض فيشمل حينئذ المريض الممنوع من بعض ماله و الصبي و المجنون و العبد، بناءً على ملكه و الحجر عليه.» (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۳، ص ۲۹۹). محجور شرعاً، کسی است که از تصرف در مالش منع شده است، ولو بعض آن، که در نتیجه شامل مریض ممنوع از بعض مالش، صبی، مجنون و عبد بنا بر اینکه مالک می‌شود خواهد شد.

۳. اسباب حجر

«(و أسبابه ستة) بحسب ما جرت العادة بذكره في هذا الباب، و إلا فهي أزيد من ذلك مفرقة في تضاعيف الكتاب، كالحجر على الراهن في المرهون، و على المشتري فيما اشتراه قبل دفع الثمن، و على البائع في الثمن المعين قبل تسليم المبيع، و على المكاتب في كسبه لغير الأداء و النفقة، و على المرتد الذي يمكن عوده إلى الإسلام. و الستة المذكورة هنا هي: (الصغر. و الجنون. و الرق. و الفلوس. و السفه. و المرض) المتصل بالموت.» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۴، ص ۱۰۱).

اسباب آن به حسب عادتی که در این باب وجود دارد، ۶ تا شمرده می‌شود، و الا اسباب آن بیش از شش تا هستند، مانند حجر بر راهن در مرهون، یا حجر بر مشتری در آنچه خریده پیش از دفع ثمن، و حجر بر بایع در ثمن معین، قبل از تسلیم مبيع، و حجر بر عبد مکاتب در کسبی که برای غیر از اداء دین و نفقه دارد، و حجر بر مرتدی که امکان عود او به اسلام وجود دارد. اما آن ۶ موردی که معمولاً به عنوان اسباب حجر شمرده می‌شوند عبارتند از: صغر، جنون، رقیق (حر نبودن)، فلس (ورشکستگی)، سفه (نادانی)، و بیماری متصل به مرگ.



(الأول: في موجباته، وهي كثيرة متفرقة في تضاعيف الأبواب كالرهن والبيع والمكاتبه والمرتد و غير ذلك، لكن التي جرت عادة الفقهاء بالبحث عنها، و عقد كتاب لها (سته: الصغر، و الجنون، و الرق، و المرض، و الفلس، و السفه). (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۳، ص ۲۹۹).

شيخ طوسی رحمته الله در المبسوط، اسباب را در دو دسته کلی جای می‌دهند:

«و الحجر علی ضربین: أحدهما: حجر علی الإنسان بحق غيره. و الثاني: حجر علیه بحق نفسه. فأما المحجور علیه بحق غيره فهو المفلس بحق الغرماء، و المريض محجور علیه في ثلثي ماله بحق ورثته عند من قال بذلك لأن فيه خلافاً بين الطائفة، و المكاتب محجور علیه فيما في يده بحق سيده، و بيان هؤلاء يذكر فيما بعد إن شاء الله تعالى. و أما المحجور علیه بحق نفسه فهو الصبي و المجنون و السفیه» (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۲۸۱).

حجر بر دو قسم است: حجر انسان به حق غير، و حجر انسان به حق خودش. محجور علیه بحق غير، مفلس است؛ و محجور علیه به حق خودش، مريض است که از دو سوم از اموالش منع می‌شود.

نظير اين دسته بندی به علاوه یک دسته بندی دیگر در جواهر الکلام دیده می‌شود:

«و لعل مرجع الصور إلى قسمين: من يحجر علیه لحق نفسه، و من يحجر علیه لحق غيره. فالأول: الصبي و المجنون و السفیه، و الثاني الباقي. ثم الحجر إمّا عام في سائر التصرفات، أو خاص ببعضها، و الأول إمّا أن يكون ذا غاية يزول سببه فيها أو لا. و الأول الصغر، و الثاني الجنون. و الخاص إمّا أن يكون فيه مقصوراً على مصلحة المحجور أو لا. و الأول السفه. و الثاني إمّا أن يكون موقوفاً على حکم الحاكم أو لا، و الأول الفلس، و الثاني المرض، و باقي الأسباب تعرف بالمقايسة، و الأمر في هذا سهل» (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۳، ص ۳۰۰).

حجر، یا عام در سایر تصرفات است یا خاص؛ اگر عام باشد، یا غایتی دارد که سبب آن در آن غایت زائل می‌شود، که می‌شود صغر؛ یا غایتی ندارد که می‌شود جنون. اگر خاص باشد، یا مقصور به مصلحت محجور است یا نیست، که اگر باشد، سفه است؛ و اگر نباشد یا موقوف به حکم حاکم است یا نیست، که اگر باشد فلس است و اگر نباشد مرض است. باقی اسباب هم با مقایسه دانسته می‌شوند.



در پاسخ به این سوال که آیا روایتی هم در باب مفلس وجود دارد، پاسخ اینست که بله:

«عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يُفَلِّسُ الرَّجُلَ إِذَا التَوَى عَلَى عَرْمَائِهِ ثُمَّ يَأْمُرُ بِهِ فَيُقْسِمُ مَالَهُ بَيْنَهُمْ بِالْحِصَصِ فَإِنْ أَبِي بَاعَهُ فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ يَعْنِي مَالَهُ» (حر عاملی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱۸، ص ۴۱۶).

۴. مفلس در لغت و اصطلاح

و اما مفلس که بحث اصلی حول این شخص است.

«و قد أفلس الرجل: صار مُفْلِسًا، كأنها صارت دراهمه فُلُوسًا و زُبُوفًا» (جوهری، ۱۳۷۶ ق، ج ۳، ص ۵۹۵).

«المفلس: هو الفقير الذي ذهب خيار ماله، و بقي فلوسه، و المفلس: هو الذي جعل مفلسًا، أي منع من التصرف في أمواله» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص ۸۵).

تعریف اول، تعریف لغوی است، که عبارتست از فقیری که قسمت مهم مالش از دست رفته و بدهی او باقی مانده است. اما تعریف دوم، تعریف شرعی است: کسی که "مفلس" قرار داده شده است، یعنی از تصرف در اموالش منع شده است. البته باید توجه داشت که این تعریف، حقیقی نیست، بلکه برای ایضاح معنای شرعی است، و الا ممنوع از تصرف در اموال، اعم از مفلس است.

«المفلس في اللغة [و الشرع] هو الفقير المعسر و هو مشتق من الفلوس فكان معناه فنى [نفسى خ ل] خيار ماله و جیده و بقي معه الفلوس، و المفلس في الشريعة هو الذي ركبته الديون و ماله لا يفي بقضائها فهذا يسمى في الشريعة مفلسا» (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۲۵۰)

مفلس در لغت و شرع، فقیر معسر است، که مشتق از "فلوس" است، که معنای آن نفسی خیار مال و جید از آن است و بدهی مانده باشد. مفلس در شریعت، کسی است که دیون او فزونی یافته‌اند و مال او برای پرداخت آنها کافی نیست، که چنین شخصی در شریعت مفلس نامیده می‌شود.

«المفلس لغة من ذهب جيد ماله و بقي رديه فصار ماله فلوسا و زيوفا» (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۶، ص ۲۳۱).

اما برای اینکه حکم به مفلس بودن شخصی شود، شرایط خاصی وجود دارد که در کتب مختلف فقهی به آن اشاره شده است:



«[شرائط الحجر على المفلس:] (و) كيف كان فـ (- لا يتحقق الحجر عليه إلا بشروط أربعة) (الأول): و هو (أن تكون ديونه ثابتة عند الحاكم) الذي أراد التحجير عليه أو غيره. (الثاني: أن تكون أمواله) من عروض و منافع و ديون غير المستثنيات في الدين (قاصرة عن ديونه) فإن لم تكن قاصرة فلا حجر عليه، بل طالبه أرباب الدين، فإن قضى دينه، و إلا رفعوا أمرهم إلى الحاكم فيحبسه إلى أن يقضي أو يبيع عليه و يقضي عنه؛ لأنه ولي الممتنع. و لا يمنع في هذا الحال عن التصرف في أمواله، فلو تصرف فيها بحيث أخرجها عن ملكه قبل وفاء الحاكم بها نفذ تصرفه و انتقل حكمه إلى من لم يكن عنده مال لديونه. (و يحسب من جملة أموال معوضات الديون)... (الثالث: أن تكون حالة) لعدم الاستحقاق مع التأجيل، فلا يحجر عليه و إن لم يف مالها بها لو حلت. و لو كان بعضها حالاً حجر عليه مع القصور و سؤال أربابها. فيقسّم ماله حينئذ بينهم، و لا يذخر للمؤجلة شيء حتى أعواضها. و لا يدام الحجر عليه لها، كما لا يحجر بها ابتداء. (الرابع: أن يلتمس الغرماء أو بعضهم الحجر عليه) إذ الحق لهم فلا يحجر عليه مع عدم التماس أحدهم. إلا أن يكون الدين لمن هو [أي الحاكم] وليه من يتيم أو مجنون أو نحوهما دون الغائب الذي لا ولاية له عليه بالنسبة إلى استيفاء دينه» (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۳، ص ۲۳۰).

حکم حجر بر مفلس تنها با حاصل شدن ۴ شرط صادر می‌شود: اول اینکه دیون او نزد حاکمی که می‌خواهد او یا غیر را تحجیر کند، ثابت شده باشد. دوم اینکه اموالش، یعنی منافع و دیون و... غیر از مستثنیات دین از دیون او کمتر باشند، و الا حکم به حجر او نمی‌شود، بلکه اگر به اندازه باشد و طلبکاران از او مطالبه کرده باشند، در صورتیکه پرداخت کند که فهو، و الا امرشان را نزد حاکم می‌برند تا اینکه دین را بپردازد یا اموالش را بفروشند و دین را پرداخت کنند. البته در این حال از تصرف در اموالش منع نمی‌شود، و اگر پیش از اینکه حاکم از طرف او وفاء به دین کند، تصرفی کند که مال را از ملکش خارج کند، نافذ خواهد بود. البته معوضات دیون از جمله اموال او محسوب می‌شود. سوم آنکه: دیون او حال باشند، چراکه اگر موجل باشند، طلبکاران استحقاقی نخواهند داشت، پس اگر زمان دین نرسیده باشد، هر چند که بیش از اموال باشند، حکم به حجر نمی‌شود. اگر برخی از دیون او حال باشند، تنها در صورتیکه صاحبان دین مطالبه کرده باشند و اموال او هم کمتر از دیون باشد حکم به حجر او می‌شود و در اینجا اموال او بین آنها تقسیم می‌شود و برای دیون موجل او چیزی ذخیره نخواهد شد. چهارم آنکه همه غرماء یا بعضی از آنها مطالبه حجر بر او را بکنند، چراکه این حق آنهاست و تا آنها حداقل یکی از آنها



نخواهد، حکم به حجر او نمی‌شود. مگر اینکه کسی که حاکم ولی اوست، مانند یتیم و مجنون از جمله طلبکاران باشند، البته حاکم در مورد استیفاء دین غایب ولایتی بر او ندارد.

اما در کتاب مفتاح الکرامه، پنج شرط برای حکم به مفلس بودن را شمرده‌اند:

«و الفلّس سبب في الحجر بشروط خمسة: المديونية، و ثبوت الديون عند الحاكم، و

حلولها، و قصور ما في يده عنها، و التماس الغرماء الحجر أو بعضهم» (حسینی عاملی،

۱۴۱۹ ق، ج ۱۶، ص ۲۳۵).

فلس، سببی در حجر است که شروط آن ۵ تا است: مديون بودن، ثبوت دیون نزد حاکم،

حلول دیون، قصور اموال شخص از دیون و درخواست همه یا بعضی از غرماء برای حجر او.

البته اگرچه که تعداد این شروط یکی بیشتر شمرده شده است، اما در عمل تفاوتی وجود ندارد.

۵. مفلس و ورشکسته در قانون جمهوری اسلامی ایران

ورشکستگی از پدیده‌هایی است که ممکن است در هر جامعه‌ای رخ دهد، فلذا عاقلانه است که در قانون برای این پدیده قوانینی در نظر گرفته شده باشد. در قانون جمهوری اسلامی، باب یازدهم

از قانون تجارت، در مورد ورشکستگی است. قانون تجارت شامل ماده‌های قانونی بسیاری است، همچنین فصل یازدهم که در مورد ورشکستگی است. از بین این مواد، تنها برخی انتخاب

و با کتب فقهی تطبیق خواهند داده شد.

ابتدا باید دانست که بر اساس قانون "اعسار و افلاس و اصلاح قانون تسریع محاکمات"،

بین معسر و مفلس از لحاظ قانونی تفاوت وجود دارد: ماده ۱ - معسر کسی است که به واسطه

عدم دسترسی به اموال و دارایی خود موقتاً قادر به تأدیه مخارج عدلیه و یا محکوم به نباشد.

ماده ۲ - مفلس کسی است که دارایی او برای پرداخت مخارج عدلیه و یا بدهی او

کافی نیست.

در حقوق جدید به جای افلاس بیشتر اعسار و یا ورشکسته به کار می‌رود و همانطور که

گفته شد هر یک از این دو اصطلاح معنی خاصی دارد. در فقه امامیه بعضی از فقهاء افلاس را با

عنوان خیار تفلیس بیان کرده و به طور مستقل از سایر خيارات بیان نموده‌اند. قانون مدنی ما

خیار تفلیس را در ردیف خيارات به شمار نیاورده است و در مبحث خيارات به آن اشاره‌ای نکرده



است. ماده ۳۸۰ قانون مدنی در قسمت تسلیم مبیع، افلاس و آثار آن را ذکر نموده است. (ماده ۳۸۰ قانون مدنی در این باره مقرر داشته است که: «در صورتی که مشتری مفلس شود و عین مبیع نزد او موجود باشد بایع حق استرداد آن را دارد و اگر مبیع هنوز تسلیم نشده باشد می‌تواند از تسلیم آن امتناع کند.»).

۱.۵. انواع ورشکستگی براساس قانون

با توجه به مواد ۵۴۹، ۵۴۱ و ۴۱۲ قانون تجارت سه نوع ورشکستگی وجود دارد:

۱. ورشکستگی عادی

که تاجر بر اثر عوامل خارجی یا حوادث غیر مترقبه بدون تقصیر یا تقلب متوقف شود. این نوع ورشکستگی بیشتر در بحران‌های مالی کشور و عدم حمایت‌های دولتی از تاجرین رخ می‌دهد.

۲. ورشکستگی به دلیل تقصیر تاجر

ورشکستگی به تقصیر نوعی از ورشکستگی تاجر است که تاجر خود مسبب و مقصر در حادث شدن آن می‌باشد. در قانون تجارت نیز برخی اقدامات تاجر باعث می‌شود تا خود دادگاه او را در صدور حکم ورشکستگی مقصر بداند. مواردی که دادگاه تکلیف دارد تا تاجر را ورشکسته به تقصیر اعلان نماید عبارتند از:

* زیاد تر بودن مخارج شخصی و خانوادگی تاجر نسبت به درآمد او در زمان قبل از ورشکستگی.

* در صورتی که محقق شود که تاجر نسبت به سرمایه خود مبالغ عمده صرف معاملات کرده که در عرف تجارت موهوم یا نفع آن منوط به اتفاق محض است.

* انجام معاملاتی مثل خرید بالاتر یا فروش نازل تر از قیمت روز بازار و یا کسب پول به گونه‌ای که به مصلحت وی نباشد، به منظور تاخیر در امر ورشکستگی.

* اگر یکی از طلبکاران را بر سایرین ترجیح داده و طلب او را پرداخته باشد

۳. ورشکسته شدن بر اساس تقلب

در این نوع از ورشکستگی در واقع تاجر دست به اقداماتی می‌زند که خود را ورشکسته اعلام کند در حالی که ورشکسته نشده است. این کار به دلیل ناتوانی او در پرداخت بدهی‌ها و



قروض است که اگر تقلب و تمارض او اثبات شود، مجازات‌های زیادی در پی خواهد داشت از جمله ممنوعیت خروج از کشور، محروم شدن از انجام امور تجاری و مصادره اموال. ورشکسته به تقلب به یک تا پنج سال حبس و ورشکسته به تقصیر به شش ماه تا دو سال حبس محکوم خواهند شد.

۶. تطبیقی بین فقه و قانون جمهوری اسلامی ایران

۱. (در افلاس شخص مدیون به درخواست طلبکاران و با حکم دادگاه از تصرف در اموال و دارایی خود منع می‌شود، این ممنوعیت از تصرف در اموال برای حفظ حقوق طلبکاران است.) (امامی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۹۸).

این حکم به کرات در کتب فقهی دیده می‌شود؛ بطور مثال:

«و الثاني: أنه يمنع من التصرف في ماله و لو تصرف فيه لم يصح» (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۵۰).

«السابع: إذا حجر الحاكم عليه، تعلق به أحكام أربعة» (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۵۰۸).

۲. مستثنیات دین:

ماده ۶۵ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ به مستثنیات دین اشاره نمی‌کند. ولی اموال زیر را برای اجرای حکم غیر قابل توقیف می‌داند:

۱. لباس و اشیا و اسبابی که برای رفع حوائج ضروری محکوم علیه و خانواده او لازم است.

۲. آذوقه موجود به قدر احتیاج يك ماهه محکوم علیه و اشخاص واجب النفقه او.

۳. وسایل و ابزار کار ساده کسبه و پیشه وران و کشاورزان.

۴. اموال و اشیا بی که به موجب قانون مخصوص غیر قابل توقیف می‌باشند.

تبصره: تصنیفات و تالیفات و ترجمه هائی که هنوز به چاپ نرسیده بدون رضایت مصنف و مولف و مترجم و در صورت فوت آنها بدون رضایت ورثه یا قائم مقام آنان توقیف نمی‌شود. اما بازتاب مستثنیات دین در فقه:

«مستثنیات الدین هي الأموال التي لا يجب دفعها في الدين وان طالب الدائن بدینه. ولا

يجب بيعها بهذا السبب. ومنها: الدار والخادم والدابة والثياب وان كانت للتجمل

ونحوها مما دل عليها الدليل» (صدر، ۱۴۳۰، ج ۴، ص ۲۵۵).



(البته خانه مسکونی و لباسش که ولو برای آراستن خود به آن احتیاج دارد و چارپای سواری اش در صورتی که اهل سوار شدن آن باشد و به آن محتاج باشد. بلکه ضروریات منزلش از فرش و پوشش و ظروفی که برای خوردن و آشامیدن و پختن و لو برای میهمانهایش است، - همه آنها) استثنا می‌شود؛ و باید در همه اینها رعایت مقدار نیازش بر حسب شخصیت و حال خودش را بنماید، و اینکه وی به طوری باشد که اگر مکلف به فروش آنها شود در سختی شدت و مشقت و کمبود قرار گیرد) (خمینی، ۱۳۸۳ ه. ش، ج ۲، ص ۶۳۳).

۳. براساس ماده ۴۲۳ قانون تجارت: هر گاه تاجر بعد از توقف معاملات ذیل را بنماید باطل و بلااثر خواهد بود:

۱) هر صلح محاباتی یا هبه و به طور کلی هر نقل و انتقال بلاعوض اعم از اینکه راجع به منقول یا غیر منقول باشد.

۲) تادیه هر قرض اعم از حال یا موجدل به هر وسیله که به عمل آمده باشد.

۳) هر معامله که مالی از اموال منقول یا غیر منقول تاجر را مقید نماید و به ضرر طلبکاران تمام شود.

که به موازات آن در فقه عباراتی یافت می‌شود:

«الأول فی منع التصرف، و لا خلاف بین الأصحاب فی أنه یمنع من التصرف ابتداء فی المال الموجود حال الحجر، سواء كان بعوض أو غیره...» (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ ق، ج ۲۵، ص ۲۸۲).

اول در منع است، و اختلافی بین اصحاب در اینکه او [مفلس] از تصرف ابتدایی در اموالی که در حال حجر موجودند، منع می‌شود، چه با عوض باشد چه بدون عوض.

«الأول: منع التصرف، و یمنع من کل تصرف مبتدئ یصادف المال الموجود عند ضرب الحجر، كالعقق والرهن والبيع، والكتابة والهبة، ولا یمنع مما لا یصادف المال، كالنكاح والخلع واستيفاء القصاص وعفوه وإلحاق النسب ونفيه باللعان والاحتطاب والأتها و قبول الوصية» (شهید اول، ۱۴۳۰ ق، ج ۲، ص ۱۴۳).

اول، منع از تصرف است؛ و از هر تصرف ابتدایی که با مال موجود در زمان حکم به حجر باشد، منع می‌شود، مانند عقق، رهن و بیع، کتابت و هبه؛ اما در اموری که مالی نیستند، منع



نمی‌شود، مانند نکاح، طلاق خلع، استیفاء قصاص و عفو قصاص، الحاق نسب و نفی نسب با لعان، احتطاب، هبه کردن و قبول وصیت.

اما درکنار تطبیق‌هایی که ارائه شد، عدم تطبیق بین قانون و حکم فقهی نیز مشاهده می‌شود؛ بطور مثال طبق نظر مرحوم صاحب جواهر، بدهی‌های زمان‌دار (دیون مؤجل) مفلس با تفلیس حال نمی‌گردد، (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ ق، ج ۲۵، ص ۳۲۳) در صورتیکه طبق ماده ۴۲۱ همین که حکم ورشکستگی صادر شد قروض موجب با رعایت تخفیفات مقتضیه نسبت به مدت به قروض حال مبدل می‌شود.

۷. جمع بندی

بنابر آنچه بیان شد، مفلس از محجورین است و آن، کسی است که دیون او بیش از اموال او شده باشند. برای اینکه حکم به افلاس شخص شود، به چهار شرط نیاز است: دیون او نزد حاکم ثابت باشد، حال باشند، دیون او بیش از اموالش باشند و طلبکاران، دین خود را مطالبه کرده باشند. از طرفی، آنچه در قانون جمهوری اسلامی در مورد ورشکسته آمده است، برخاسته از فقه شیعی است. تعریف ورشکسته در قانون، همان تعریف مفلس در فقه است. سه نوع ورشکستگی وجود دارد: عادی، به تقصیر، به تقلب. در اکثر موارد، بین قانون و فقه مطابقت وجود دارد؛ بطور مثال مستثنیات دین، منع تصرف در اموال، و توقف معاملات.



فهرست منابع

قرآن کریم

قانون جمهوری اسلامی ایران

۱. ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱ ق). *تهذیب اللغة* (چاپ اول). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. امامی، سید حسن، (۱۳۸۵ ه. ش). *حقوق مدنی* (چاپ بیست و ششم). تهران: انتشارات اسلامیة.
۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶ ق). *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*. بیروت: دار العلم للملایین.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۶ ق). *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث.
۵. حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد (۱۴۱۹ ق). *مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة*. محقق محمدباقر خالصی. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
۶. خلیل بن احمد (۱۴۰۹ ه ق) *العین*. محقق ابراهیم سامرائی، و مهدی مخزومی. گردآورنده محسن آل عصفور. قم: مؤسسه دار الهجرة.
۷. خمینی، روح الله (۱۳۸۳ ه. ش). *ترجمه تحریر الوسيلة*. مترجم محمد قاضی زاده، و علی اسلامی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی.
۸. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۳۰ ق). *موسوعة الشہید الأول*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی فی الحوزة العلمية.
۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ ق). *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية*. محقق محمد کلانتر. قم: مکتبة الداوری
۱۰. _____ (۱۴۱۳ ق). *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة
۱۱. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر (۱۴۲۱ ق). *جواهر الکلام*. مقدمه نویس محمود هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام
۱۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ ق). *المبسوط في فقه الإمامية*. محشی محمدتقی کشفی، محقق محمدباقر بهبودی. تهران: مکتبة المرتضوية